



## واکاوی جایگاه حیات در اجتهاد و تقلید

پدیدآورنده (ها) : رجبی، حسین

فقه و اصول :: پژوهش‌های اصولی :: پاییز 1393 - شماره 22

از 147 تا 166

آدرس ثابت : <https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/1416552>

دانلود شده توسط : محسن شیرخانی

تاریخ دانلود : 27/06/1399

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است. بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [فوائین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



پایگاه مجلات تخصصی نور

[www.noormags.ir](http://www.noormags.ir)

## واکاوی جایگاه حیات در اجتهاد و تقلید

حسین رجبی<sup>۱</sup>

### چکیده

مشهور فقهای امامیه در دست‌یابی به احکام دینی، رجوع به مجتهد زنده را شرط دانسته، مراجعه به مجتهد میت را به صورت ابتدایی باطل می‌دانند. پرسش اصلی این است که حیات مجتهد چه نقشی در تقلید دارد که در تقلید شرط است؟ اگر نظر مجتهد مانند سایر فنون علمی از حیث کشف واقع، طریقت داشته باشد و دلایل نیز آن را تثبیت کند، در این صورت حیات و ممات شرط نیست؛ زیرا گفتار فقیه طریق برای رسیدن به حق است، این طریقت پس از ممات نیز باقی است. البته اگر کسی برای حیات مجتهد، موضوعیت قابل شود، باید حیات را شرط دانست. اگر برای نظریه مجتهد حی، حیث کاشفیت ثابت شد، تقلید پس از حیات بلامانع است، اما اگر حیث موضوعیت ثابت شود جای انکار تقلید از میت وجود دارد. این مقاله با بررسی دیدگاه‌ها و دلایل مربوط به مشروعیت اجتهاد و تقلید، بر آن است که جهت دوم یعنی طریقت و کاشفیت برای نظر مجتهد حی قابل اثبات است.

**واژگان کلیدی:** جایگاه حیات، اجتهاد، تقلید، میت، طریقت، موضوعیت.

---

۱. محقق حوزه علمیه قم و عضو هیئت علمی دانشگاه ادیان و مذاهب.

### مقدمه

آثار حیات انسان دوگونه است: آثار مادی، مانند راه رفتن، خوردن، آشامیدن و ازدواج، و آثار معنوی مانند آثار علمی و فکری، آثار علمی برای خود و دیگران راهگشا است و می‌توان برای اثبات حقایق به آن استناد کند. با گرفته شدن حیات از انسان، آثار طبیعی از بین می‌رود اما آیا آثار علمی نیز پس از حدوث با مرگ از بین می‌رود؟ آیا با مرگ شیخ طوسی، بوعلی و سایر دانشمندان، آثار فقهی و فلسفی آنان از بین می‌رود و حجیت آن ساقط می‌شود؟ اگر چنین باشد پایه‌های تمدن که بر علوم بار شده ساقط و باید علوم جدید و نو شروع شود. روشن است که دیدگاه عالمانی که با استدلال عقلی و نقلی ارائه شده و مدت‌ها به آن عمل شده حتی سال‌ها پس از مرگ آنان مورد توجه قرار داشته و تاکنون استمرار داشته است، هرگز از بین نمی‌رود، بلکه می‌تواند راه‌گشای آیندگان باشد، از این رو اگر دلیل قوی‌تر آن را باطل نکنند، حجیت آن برای دیگران در ابعاد نظری و عملی ثابت است. نظریه‌ای که همراه با استدلال ارائه شده است، علت محدثه است و با ایجاد آن، آثارش نیز باقی است. از این رو مانعی ندارد گاه علت محدثه، علت مبقیه باشد. آیا این قاعده در تقلید از مجتهد میت جاری است یا خیر؟ اگر با مرگ شیخ طوسی که نظریات فقهی او پایه‌گذار فقه موجود قرار دارد از حجیت ساقط شود باید فقه جدیدی تدوین گردد که گاه از آن به فقه مستحدثه یاد می‌شود، در صورتی که نظریات فقهی امروز با تکیه بر فقه پیشینیان ارائه می‌گردد. شاید در برخی از نظریات با شیخ مخالف باشند ولی تا وقتی دلیل قوی‌تر ارائه نشده می‌توان بر نظریه سابق باقی ماند. بنابراین فقهی که اکنون در اختیار ما قرار دارد خواه در ساختار یا در بسیاری از مسایل جزئی، نظریات فقهی قدماست. درعین حال این مساله مورد بحث قرار گرفته است که تقلید از میت جایز است یا خیر؟ در این مساله بحث‌های فروانی وجود دارد که در این تحقیق فقط به جایگاه حیات و رابطه آن با رأی و نظر مجتهد می‌پردازیم.

### دیدگاه‌ها در باره نقش حیات در اجتهاد

برای روشن شدن نقش حیات، نخست دیدگاه‌ها و دلایل و سپس نگاه محققان نسبت به جایگاه حیات بررسی می‌شود. مشهور بین فقهای امامیه این است که هر مجتهدی که از دنیا رفته است، جایز نیست احکام دین را از او اخذ کرد بلکه باید به مجتهد زنده رجوع شود<sup>۱</sup>.

۱. انصاری، مجموعه رسائل، ص ۵۸

دیدگاه‌های دیگری نیز وجود دارد که مخالف نظر مشهور می‌باشد. سه دیدگاه در مسأله وجود دارد:

۱. یک دیدگاه این است که حیات در اجتهاد و تقلید شرط نیست، بلکه می‌توان به صورت ابتدایی و یا استمراری دستورات دین را از کسی که از دنیا رفته اخذ کرد. اخباریان و برخی از اصولیان مثل محقق قمی قائل به این دیدگاه هستند<sup>۱</sup>. چنان که اخباریان نیز حیات را شرط نمی‌دانند. از این دیدگاه همان گونه که در نقل روایت نیاز به حیات راوی نیست در نقل و اخذ فتوا نیز حیات شرط نمی‌باشد.<sup>۲</sup>

۲. دیدگاه دیگر این است که حیات، شرط است و رأی بدون حیات حجیت ندارد حتی برای مجتهدی که مدتی در دوران حیات از او تقلید شده باشد. بدین جهت رجوع به میت صحیح نیست نه به صورت استمراری و نه ابتدایی. (همان)

۳. نظر سوم این است که در تقلید ابتدایی، حیات شرط است و در استمراری شرط نیست. این دیدگاه بین فقها بویژه نزد متأخرین مشهور است و در کلام برخی از فقها برای آن ادعای اجماع شده است.<sup>۳</sup>

برای نمونه محقق ثانی برای اشتراط حیات ادعای اجماع کرده است.<sup>۴</sup> صاحب مسالک می‌نویسد: «اصحاب ما اشتراط حیات را در عمل به قول مجتهد شرط دانسته‌اند»<sup>۵</sup>. کلام وحید بهبهانی چنین است: «أجمع الفقهاء على أن المجتهد إذا مات لاحجية في قوله»<sup>۶</sup>. از دیدگاه ابن ابی احسائی نیز مجتهد میت، قولی ندارد که کنایه از عدم حجیت قول اوست<sup>۷</sup> (همان). این در حالی است که به نظر می‌رسد ادعای اجماع تمام نیست؛ زیرا شیخ انصاری در تقریرات

۱. فیروزآبادی، عنایة الاصول فی شرح الکفایة، ج ۶، ۲۷۵

۲. خوئی، التتقیح فی شرح العروة الوثقی، ج ۱، ص ۹۵

۳. انصاری، مجموعه رسائل، ص ۵۸

۴. همان

۵. همان

۶. همان، ص ۵۹

۷. همان

از قول اردبیلی نسبت عدم جواز تقلید میت به اکثر داده است.<sup>۱</sup> شهید ثانی نیز عدم جواز را به اکثر نسبت داده است.<sup>۲</sup> بنابراین مسأله اختلافی است و اختلاف دیدگاه‌ها ناشی از اختلاف در روش و منهج علمی آنان است. برای مثال میرزای قمی بر اساس مبنای انسداد باب علم در احکام و مشکل بودن امتثال جزمی و احتیاط، ظن به احکام را که از راه فتوای علما خواه زنده یا مرده حاصل شود، حجت می‌داند. برخی از فقها در نقد این دیدگاه می‌نویسد:

این سخن میرزای قمی از جهت مبنا و بنا مورد اشکال است. از جهت مبنا صحیح نیست؛ زیرا انسداد باب علم مبتنی بر دو امر است: ۱. عدم حجیت ظواهر نسبت به کسانی که مقصود به افهام نیستند؛ ۲. عدم حجیت خبر موثوق به. در صورتی که حجیت ظواهر اختصاص به «من قصد افهام» ندارد. همچنین خبر «موثوق به» نیز مانند خبر «مقطوع به» حجت است. اما از جهت بنا صحیح نیست؛ زیرا بر فرض انسداد باب علم، اعتبار ظن را در خصوص مجتهد ثابت می‌کند و او باید بر حسب ادله به ظن خودش عمل کند. اما مقلدان و توده مردم نمی‌توانند از فتوای مجتهد میت، علم به حکم واقعی پیدا کنند؛ زیرا بین فتوای میت و مجتهد زنده اختلاف وجود دارد، بویژه اگر زنده اعلم باشد.<sup>۳</sup>

دیدگاه محدثان نیز مبتنی بر این مبناست که آنان مشروعیت تقلید را انکار و رجوع عامی به مجتهد را از باب رجوع به راویان حدیث می‌دانند. در واقع مجتهد روایت نقل می‌کند و حجیت روایت و جواز عمل به آن توقف بر حیات راوی ندارد.<sup>۴</sup>

این ادعا نیز از جهت مبنا و بنا صحیح نیست؛ زیرا با توجه به آیات «نفر و اهل ذکر»<sup>۵</sup>، روشن می‌شود که رجوع به مجتهد به دلیل اهل خبره بودن است و رأی وی در رجوع نقش دارد، نه از جهت این که راوی حدیث است. بنابر آیه نفر نیز انذار فقیه حجت است و فقیه بر اساس اخبار و جمع بین متعارضات و تخصیص عمومات نظر داده و از این باب به او رجوع

۱. فیروزآبادی، عنایة الاصول فی شرح الکفایة، ج ۶، ص ۲۶۶

۲. همان

۳. خوئی، التنقیح فی شرح العروة الوثقی، ص ۹۷

۴. همان

۵. سوره توبه: ۱۲۲ و سوره نحل: ۴۳

می‌شود در حالی که در راوی، فقاقت معتبر نیست. از این بیان استفاده می‌شود که حیات موضوعیت دارد.<sup>۱</sup>

به نظر می‌رسد اشکال فوق وارد نباشد؛ زیرا اولاً: اگر استمرار رأی با حیات لازم باشد، این اشکال در صورت بقای بر میت که در حال حیات از او تقلید شده است نیز وارد است؛ چون در آن صورت رأی همراه حیات نیست، و مستشکل چنین تقلیدی را می‌پذیرد بدون آن که حیات را شرط بدانند. ثانیاً: اختلاف فقها با اخباریان در اجتهاد به معنای اعم نیست؛ زیرا از نظر آنان نیز اجتهاد به معنای بیان احکام با استفاده از روایات وجود دارد. فتوا از نظر اخباری‌ها عبارت از نقل حدیث (البته نقل به معنا) است، در این نقل معنا یک نوع اجتهاد و اعمال نظری وجود دارد؛ زیرا همه مردم نمی‌توانند از روایات حکم را استفاده کنند. آن چه اخباری‌ها انکار می‌کنند اجتهاد به معنای خاص است که عبارت است از: اخبار احکام براساس رأی مجتهد با استنباط از قواعدی که آن قواعد نیز براساس دلیل عقلی یا نقلی در علم اصول بدست آمده است، در صورتی که اخباری‌ها فقط به روایات عمل می‌کنند. سید جزائری می‌نویسد:

کتاب‌های فقهی شرح کتاب‌های حدیثی است؛ زیرا در روایات، عام، خاص، مطلق و مقید وجود دارد و هر کس توانایی ندارد آن را بدست آورد. مجتهد تلاش می‌کند معانی و فواید احادیث را بیان کند، آنها را به نظم در آورد. از این رو اختلاف فقها به اختلاف احادیث یا اختلاف در معانی باز می‌گردد. بدین جهت اگر فقط این روایات بدون تبیین و نظم فقها نقل می‌شد، اختلاف پدید می‌آمد. همان طوری که بین محدثان نیز اختلاف دیده می‌شود در عین آن که فقط در دایره اخبار عمل می‌کنند، بنابراین فرقی بین تدوین در فقه و تألیف در حدیث وجود ندارد.<sup>۲</sup>

این بیان، گویای این مطلب است که اخباری‌ها نیز بی اجتهاد و رأی نیستند، البته این رأی در پوشش حدیث بیان می‌شود بدون آن که برداشت خود را به صورت فتوا نقل کنند. از این رو در کنار نقل معنای خبر، فتوا و رأی نیز وجود دارد، لذا شیخ حر عاملی در وسائل الشیعه و در رساله جداگانه‌ای، احکام را با نقل روایات بیان کرده است. پس این سخن که مبنای اهل حدیث، نقل اخبار است و در نقل اخبار، حیات شرط نیست، صحیح به نظر نمی‌رسد؛ زیرا به

۱. خوئی، همان

۲. فیروزآبادی، عناية الاصول فی شرح الکفایة، ج ۶، ۲۶۶

همان ملاکی که در بین مجتهدان، حیات شرط می‌شود در بین اخباری‌ها نیز وجود دارد؛ چون ملاک رأی نیز در نزد اخباری‌ها وجود دارد. بنابراین اگر اخباری‌ها حیات را در تقلید شرط نمی‌دانند، مبنایی نیست تا اشکال محقق خوبی وارد باشد.

### نقد و بررسی دلایل هر یک از دیدگاه‌ها

هر یک از صاحبان دیدگاه‌ها برای تثبیت نظریه خود به دلایل قرآنی و روایی بلکه عقلایی استدلال کرده‌اند که به اختصار به آن می‌پردازیم. بر دیدگاه شرطیت حیات دو دلیل اقامه شده است: اول، دلیل لفظی (آیات و روایات)؛ دوم، دلیل غیر لفظی (اجماع و سیره عقلا).

#### ۱. دلیل لفظی

الف) آیات نفر و ذکر: «وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ»<sup>۱</sup>؛ «فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»<sup>۲</sup>. این آیات ظهور در حیات دارند؛ زیرا مردم را به فقها و اهل ذکر ارجاع می‌دهند و این ارجاع در حال حیات امکان‌پذیر می‌باشد، چنان که کسی که از دنیا رفته نمی‌تواند منذر و اهل ذکر باشد.<sup>۳</sup>

ب) روایات ارجاع اشخاص توسط اهل بیت علیهم‌السلام به برخی از اصحاب و علمای زمان خود، دلیل بر این است که مجتهد باید حیات داشته باشد.<sup>۴</sup> برای نمونه شعیب عرقوفی می‌گوید به امام صادق علیه‌السلام عرض کردم: ربما احتجنا أن نسئل عن الشيء فمن نسئل؟ قال عليه‌السلام: «عليك بالأسدي يعني بابي بصير».<sup>۵</sup>

در روایت دیگر که معروف به توقیع است فرمود: أما الحوادث الواقعة فارجعوا الي رواة حديثنا فإنهم حجتي عليكم و أنا حجة الله، و أما محمد بن عثمان العمري فرضي الله عنه و عن أبيه من قبل، فإنه ثقني و كتابه كتابي.<sup>۶</sup>

۱. سوره توبه: ۱۲۲

۲. سوره نحل: ۴۳

۳. خونى، التنقيح فى شرح العروة الوثقى، ص ۱۰۰

۴. حرعاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۸، ص ۱۰۷

۵. همان، ص ۱۰۳

۶. همان، ص ۱۰۱

به نظر می‌رسد این دلایل لفظی بر شرطیت حیات ناتمام باشد؛ زیرا در هیچ آیه و روایتی حیات، شرط نشده است چنان که ممات نیز نفی نشده است. البته تقلید از مجتهد حی را شامل می‌شود یعنی مکلف می‌تواند مسایل دینی خودش را از مجتهد زنده بگیرد اما انحصار آن ثابت نیست. به عبارت دیگر، دلایل فوق هر چند ظهور در شرطیت حیات دارند، اما دارای مفهوم نیستند تا منحصر در حجیت فتوای فقیه حی باشند؛ زیرا دلایل فوق دلالت بر عدم جواز تقلید از میت ندارند. بنابراین امکان دارد فتوای میت مانند فتوای حی، حجیت داشته باشد.<sup>۱</sup>

## ۲. دلیل غیر لفظی

دلیل دیگر، سیره و اجماع است. البته این ادعای اجماع تنها از جانب علمای شیعه است؛ زیرا اهل سنت تقلید از میت را جایز می‌دانند. نکته دیگر این است که اشکال شده این اجماع، تعدی نیست تا کاشف از رأی معصوم باشد؛ زیرا احتمال مدرک در این اجماع زیاد است.<sup>۲</sup> آنچه این حقیقت را تأیید می‌کند آن است که سیره عقلا بر مراجعه به کتاب‌های پیشینیان و عمل به افکار آنان بوده است. این سیره نیز هرگز ردع نشده است؛ زیرا سیره، هم رجوع به حی و هم به میت است، البته سیره فقط در اموری که علوم یا فتاوی فقهی جدید آن را باطل کرده باشد و این افراد از پیشینیان عالم‌تر باشند، ردع شده است، اما در صورتی که اعلم نباشند بلکه مساوی باشند و اختلاف نداشته باشند، مراجعه به آنان مانعی ندارد.

از آن چه بیان شد، روشن می‌شود دلیل قوی بر شرط حیات و نفی ممات وجود ندارد، جز سیره متشرعه. اگر سیره ثابت شود، دلیل قوی بر شرطیت حیات وجود دارد و از آن نمی‌توان گذشت. اما به نظر می‌رسد جای تامل و اشکال وجود داشته باشد؛ زیرا سیره و اجماع در این مطلب با هم مشترک هستند که باید ریشه شکل‌گیری آن بررسی شود. برای روشن شدن آن چند نکته را یادآوری می‌کنیم:

۱. پیدایی سیره نیاز به زمان دارد و به مرور زمان شکل می‌یابد، از این رو در ابتدا آیه یا روایتی صادر می‌شود، یا عملی در منظر معصوم انجام می‌گیرد و به مرور رواج می‌یابد و به سیره تبدیل می‌گردد. پس سیره به مرور زمان شکل می‌یابد و نیاز به منبعی دارد حتی اگر آن منبع، رضایت معصوم باشد. در این منابع، تقلید از میت نفی نشده است.

۱. ر.ک: خوئی، التفتیح فی شرح العروة الوثقی، ص ۱۰۵

۲. همان.



۲. ممکن است علت پیدایی سیره، شرایط و نیازهای زمان صدور باشد. در عصر معصوم علیه السلام، مردم بر اساس شرایط موجود، نیازی به تقلید از میت نداشتند و در صورت نیاز، وجود معصوم و افرادی که معرفی می‌فرمودند، نیازها را بر طرف می‌کرد. گاهی به خاطر مکتوب نبودن فتاوا و در دسترس نبودن آن سبب می‌شد با مراجعه به زنده، مشکل علمی خود را بر طرف سازند، چنان که بیشتر مردم امروزه این گونه عمل می‌کنند. از این رو در عصرهای بعد نیز همین روش به صورت ارتکاز جا می‌افتد. این ارتکاز به معنای نفی تقلید از میت نیست؛ زیرا روش عملی یک قوم، هرگز به معنای نفی مقابل نیست. حال اگر شرایط تغییر کند به گونه‌ای که مردم نیاز خودشان را بدون مراجعه به افراد بلکه به کتاب‌های آنان برآورده سازند، آیا دلایل فوق آن را نفی می‌کند یا خیر؟ بنابراین شناخت سیره و ریشه‌های آن ما را به این حقیقت رهنمون می‌سازد که هدف از مراجعه به مجتهد، شناخت دین و مذهب است و چنان چه کسی به مجتهدی مراجعه کند که با دلایل قوی و با شیوه بسیار مناسب، به تبیین دین پرداخته باشد، دلایل فوق آن را نفی نمی‌کند. دلایل قرآنی و روایی، نفی حجیت نمی‌کنند چنان‌که برای حیات، اثبات موضوعیت نمی‌کنند. بنابراین سیره مانند دلایل لفظی مراجعه به زنده را شامل می‌شود و انحصار را ثابت نمی‌کند. بحث ما در اولویت و ترجیح نیست، بلکه در مشروعیت و عدم مشروعیت است.

### دلایل دیدگاه عدم شرطیت حیات

**دلیل اول:** آیاتی که در دیدگاه قبل بیان شد، حجیت فتوای فقیه را اثبات می‌کند و به شرطیت حیات نظری ندارد؛ زیرا اطلاق دلایل لفظی، همان گونه که حجیت فتوای مجتهد حی را ثابت می‌کند، حجیت فتوای مجتهد مرده را نیز شامل می‌شود. در نقد این دلیل گفته شده است:

۱. این دلیل بر فرض اطلاق، صورت اختلاف علمای حی و اموات را شامل نمی‌شود.
۲. عناوین آیات و روایات، ظهور در قضیه فعلیه است. از این رو کسی که بالفعل مندر، اهل ذکر و راوی حدیث است شامل می‌شود، اما کسانی که در گذشته دارای این عناوین بودند و در حال حاضر دارای این عنوان نیستند شامل نمی‌شود. بنابراین میت، مندر نیست:

الحذر عند الانذار او السؤال من اهل الذكر، او على الرجوع الى راوي الحديث و هذا القضايا ظاهرة في الفعلية، بمعنى ان قولنا مثلاً: «العالم يجب اكرامه» ظاهره ان من كان متصفاً بالعلم هو الذي يجب اكرامه، لا الاعم من المتلبس بالفعل، و من انقضی عنه التلبس، ولا اشكال في ان الميت لا يتصف بانذار او اهل الذكر او غيرهما.<sup>۱</sup>

به نظر می‌رسد اشکال محقق خوبی تمام نیست؛ زیرا:

اولاً: در مقام استدلال بر حجیت فتوای مجتهد میت، شمول ادله برای آن کافی است. سخن در مشروعیت تقلید است بدون عوارض و حالات ثانوی که اختلاف در فتوا باشد. از این رو صورت تعارض فتوای میت و حی، موجب نمی‌شود اصل استدلال ناتمام باشد. اگر اختلاف سبب شود اصل استدلال باطل شود در مورد بقای بر میت، بلکه موارد اختلاف علمای حی با یکدیگر، بلکه اختلاف در مجتهد میت که بر او باقی هستیم با مجتهد زنده، این مشکل وجود دارد. در این موارد چه راه حلی ارائه می‌دهیم؟ اگر فتوای مجتهدی که بر او باقی است با مجتهد حی اختلاف داشته باشد، آیا دلایل اجتهاد و تقلید حجیت این دو را شامل نمی‌شود؟ هر راهی در حل اختلاف بین این گونه از فقها انتخاب می‌کنیم، در اختلاف میت با حی نیز جاری است. بنابراین ادله تقلید صورت اختلاف و تعارض مجتهدان زنده و مرده را شامل می‌شود.

ثانیاً: به نظر می‌رسد اینکه گفته شد عناوین انذار، اهل ذکر و راوی، مجتهد میت را شامل نمی‌شود، سخنی ناتمام است؛ زیرا مقلد با مراجعه به فتوای بزرگان که مضمون آیات و روایات است انذار می‌شوند. همان طور که بیان یک حقیقت از آیه و روایت به زبان، انذار صدق می‌کند، به کتابت نیز امکان انذار وجود دارد و نیاز به حضور فیزیکی شخص نیست. افزون بر این، اشکال بر قائلان به تفصیل نیز وارد می‌شود؛ زیرا می‌گویند تقلید بقائی و استمراری اشکال ندارد. اگر عناوین فعلیت دارد پس شخصی که از دنیا رفته است چگونه می‌تواند مقلدان خود را انذار کند؟ در صورتی که در آنجا این اشکال را مطرح نمی‌کنید.

اگر گفته شود درباره تقلید بقایی، مجتهد انذار کرده و مکلف را قبل از عمل شامل شده سپس مجتهد از دنیا رفته است، از این رو درباره او حجت است زیرا صدق می‌کند که مجتهد، منذر فعلی است و منذر حدودی در تقلید کافی است، در پاسخ گفته می‌شود: اگر در صدق

۱. خوئی، التتقیح فی شرح العروة الوثقی، ص ۹۹

انذار منذر، حضور مکلف شرط باشد این سخن، درست است، اما اگر شرط نباشد تمام نیست و ظاهر این است که در انذار لازم نیست مکلف حضور داشته باشد؛ زیرا فتوای مجتهد (خواه زنده و یا مرده) به صورت قضیه حقیقی صادر می‌شود، نه قضیه خارجی. بنابراین بر رأی و فتوای مجتهد میت، انذار و منذر صدق می‌کند.

تعجب است که محقق خوئی در ذیل بحث بقای بر میت به اطلاق همین آیات و روایات بر شمول میت وحی استدلال می‌فرماید:

و علی الجملة انها تدلنا باطلاقها علی ان انذار الفقیه حجة مطلقاً سواء كان حياً عند العمل به أم لم یکن و كذلك آية السؤال والاخبار الآمرة بالأخذ من محمد بن مسلم... لانهما انما دلتا علی وجوب السؤال من اهل الذکر او هؤلاء الاشخاص المعینین ولم یدلا علی تقيید ذلك بما اذا كان اهل الذکر او هؤلاء الاشخاص حياً عند العمل بقوله.<sup>۱</sup>

هر چند محقق خوئی در بقای بر میت مبنای خاصی دارد که در جای خود مطرح شده است، اما در اینجا سخن در نحوه استدلال است. برخی گفته‌اند میت، متصف به انذار و اهل ذکر نمی‌شود<sup>۲</sup>، در صورتی که صدور رأی برای انذار کافی است، چنان که محقق خراسانی بیان کرده است:

إن الرأي حدوده یكفي في حجیته بحسب البقاء ولا یعتبر استمراره في حجیته بعد الممات.<sup>۳</sup>

اگر کسی به کتابی که چند قرن پیش در باره مبدء و معاد و فقه و اخلاق نوشته رجوع کند آیا انذار صدق نمی‌کند؟

بنابراین وظیفه مکلف این است که دین را بشناسد و یکی از راه‌های دست یابی به حقیقت احکام، مراجعه به آرای اهل خبره است و رأی این افراد در حدوث کافی است. از این رو مقید به حیات بودن حجیت فتوای مجتهد، نیاز به دلیل صریح و قطعی دارد.

۱. خوئی، التنقیح فی شرح العروة الوثقی، ص ۱۱۰

۲. همان، ص ۱۰۰

۳. خوئی، ص ۱۰۲

**دلیل دوم**، روایات است که در پیش به آن اشاره شد. از این روایات، شرطیت حیات برای حجیت فتوای مجتهد استفاده نمی‌شود؛ زیرا روایاتی که بر حجیت فتوای فقیه دلالت دارند، مقید به حیات نشده است.<sup>۱</sup> البته دستور ائمه علیهم‌السلام در رجوع به افراد معین، مجتهد مرده را شامل نمی‌شود، در عین حال ممکن است به جهت خاص زمان و مکان و خود افرادی باشد که به آنان ارجاع داده شده است. از این رو ارجاع به خود اشخاص داده شده نه به فتوای آنان. بدین جهت مانع از رجوع به میت نمی‌شود.

**دلیل سوم**، سیره عقلا است، با توجه به این که ملاک دلیل تقلید از اهل خبره، رجوع جاهل به عالم است و سیره عقلای ممضای شارع، مورد پذیرش اصولیان قرار گرفته است، از نگاه عقلا رجوع جاهل به عالم به خاطر این است که نظر عالم مجتهد، طریق به واقع و کاشف از آن است نه به این جهت که قول خبره اقرب به واقع باشد یا به جهت احتیاط یا جهت قانونی باشد که سران عقلا آن را وضع کرده باشند:

لاشکال فی ان رجوع الجاهل الی العالم لاجل طریقته الی الواقع و کشفه عنه وان منشأه  
القاء احتمال الخلاف لاجل غلبة موافقة قوله للواقع وندرة المخالفة بحیث لا یعتنی به العقلاء.<sup>۲</sup>

### طریقیت یا موضوعیت رأی و حیات

از مباحث پیش روش شد که در شرطیت حیات، سیره و اجماع وجود ندارد و دلایل اقامه شده بر شرطیت حیات را اثبات نمی‌کند. آنچه از ادله استفاده می‌شود این است که تقلید از مجتهد زنده مشروع است اما نفی مشروعیت از میت ندارد. نکته دیگری که از ظاهر دلایل اقامه شده استفاده می‌شود این است که حیات مجتهد و رأی او طریق است. این حقیقت از سیره عقلا که اساسی‌ترین دلیل بر جواز تقلید است، بیشتر استفاده می‌شود. توضیح مطلب:

کسانی که در تقلید، حیات را شرط می‌دانند، در پاسخ به دلیل استصحاب برای عدم شرطیت حیات می‌گویند: یکی از شرایط جریان استصحاب، بقای موضوع است و در این جا آن چه موضوع حکم است، رأی مجتهد و فتوای او است و کسی که از دنیا رفته رأی و فتوایی ندارد، چنان که متصف به علم و ظن نمی‌شود. اگر صفت حیات در عنوان حکم و رأی

۱. خوئی، التنقیح فی شرح العروة الوثقی، ص ۹۹

۲. موسوی خمینی، الرسائل، ص ۱۳۰

مجتهد نقش داشته باشد، رأی کسی که از دنیا رفته است حجیت ندارد؛ زیرا حیات که نقش اساسی در رأی و تقلید داشته از بین رفته است و استصحاب جواز تقلید قبل از ممات، در این جا جاری نمی‌شود؛ زیرا موضوع در زمان قبل، مجتهد زنده بوده و بعد از موت، موضوع متفاوت شده است. استصحاب در جایی جریان دارد که موضوع متیقن و مشکوک یکی باشد.<sup>۱</sup> این نظر برای حیات، نقش کلیدی و موضوعی قایل است.

محقق خراسانی نیز می‌نویسد:

با موت، رأی باقی نمی‌ماند؛ زیرا از نگاه عرف، رأی متقوم به حیات است هر چند در واقع رأی منعدم نمی‌شود؛ زیرا رأی متقوم به نفس است و نفس پس از مرگ باقی است، ولی ملاک بقای موضوع در استصحاب، عرف است نه دقت عقلی.<sup>۲</sup>

این اشکال نیز به نظر می‌رسد ناتمام است؛ زیرا اولاً: انتفای رأی با موت از نگاه عرف ثابت نیست. چگونه رأی معدوم می‌شود در صورتی که عرف به آرای برخی از اهل خبره در فنون و صنایع مختلف پس از قرن‌ها عمل می‌کنند؟ این نشانه آن است که رأی با مرگ نابود نمی‌شود مگر با رأی جدید که قوی‌تر است، متحول شود.<sup>۳</sup>

ثانیاً: برای اثبات موضوع باید دو مطلب دیگر اثبات شود: یکی این که آیا صرف رأی، موضوع است یا رأیی که براساس دلیل و حجت شرعی صادر شده است و این رأی تا وقتی که دلیل قوی‌تری آن را نفی نکرده باقی است. آیا رأیی که صادر شده در بقا نیاز به حیات دارد یا نیازی ندارد؟ روشن است که فقط رأی قائم به نفس در حیات، موضوع استصحاب نیست، بلکه رأی به معنای حاصل مصدر ملاک است. به عبارت دیگر، رأی صدوری که در خارج به صورت فتوا صادر شده و گاه به صورت کتاب تدوین یافته و آن را حجت بین خود و خدا می‌داند، بدین جهت این موضوع باقی است و هیچ تحولی در موضوع واقع نشده است.<sup>۴</sup>

ثالثاً: رأی جزمی که صادر شده، طریق به واقع است؛ زیرا ویژگی طریقت برای صاحب رأی پس از ابراز آن ثابت است، خواه حیات داشته باشد یا از دنیا رفته باشد. ملاک طریقت

۱. انصاری، مجموعه رسائل، ص ۶۱

۲. خراسانی، کفایة الاصول، ج ۲

۳. فیروزآبادی، عنایة الاصول فی شرح الکفایة، ج ۶، ص ۲۷۶

۴. موسوی خمینی، تهذیب الاصول، ج ۳، ص ۱۹۵

این است که به صورت جزم از واقع خبر می‌دهد، از این رو اگر فقیهی بر عدم صحت نماز در لباسی که از حرام گوشت تهیه شده است، فتوا دهد، این فتوا بدون لحاظ حیات و ممات، کاشف از واقع است و این ویژگی‌ها (رای طریقی و تنجیزی) با موت و خواب از بین نمی‌رود، مگر رأی با دلیل و جزم بر خلاف، نقض شود. این حقیقتی است که در سیره‌های عقلایی نسبت به امارات عمل می‌شود و روشن است که تنها دلیل در تقلید، سیره عقلا است و دلایل شرعی خارج از محدوده، دلیل سیره نیست. بنابراین مانعی از استصحاب بقای موضوع وجود ندارد؛ زیرا قضیه متیقن و مشکوک وحدت دارد، موضوع یا متیقن عبارت است از رأی فقیه با ویژگی جزم و طریق بودن به واقع، که ملاک عمل در نزد عقلا و شرع نیز همین است و شارع به این ملاک امضا کرده است.<sup>۱</sup>

با دقت در نکات فوق، روشن می‌شود که:

۱. حیات و رأی، نقش طریقی دارد؛ زیرا دلیل مهم برای تقلید، سیره عقلا است و عقلا در این سیره به آرای دانشمندان به عنوان اماره که کاشف از واقع است، معامله می‌کنند.

إن مناط عمل العقلاء علی رأی کل ذي صنعة في صنعة هو اماريته و طریقته عن الواقع وهو المناط في فتوى الفقهاء سواء كان دليل اعتباره بناء العقلاء الممضى او الادلة اللفظية فان مفادها ايضاً كذلك فتوى الفقيه ...

سیره عقلا در عمل به نظر هر صاحب صنعت و صاحب فنی، این است که رأی او را اماره و طریق به واقع می‌دانند البته تا وقتی که دلیل قوی‌تر آن را باطل نکند. همین ملاک در فتوای فقها وجود دارد؛ زیرا وقتی فقیه بر وجوب نماز جمعه فتوا می‌دهد این رأی، طریق به حکم شرعی است و برای او حجت است و قوام طریقت هر رأی خبیری در واقع، وقتی است که به صورت یقین خبر دهد. از این رو حدوث چنین فتوایی موجب طریق به واقع می‌شود بدون این که مقید به زمان حیات باشد، این طریقت هرگز از او گرفته نمی‌شود، مگر با تجدید نظر یا تردید در آن. بنابراین فتوا، طریق است خواه صاحب رأی زنده باشد یا مرده. بدین جهت رأی علامه حلی و کتاب قواعد او کاشف از احکام واقعیه است و وجود حدوثی آن در طریقت و حجیت که ملاک عمل در نزد شرع و عقلا است، کافی می‌باشد.<sup>۲</sup>

۱. موسوی خمینی، الرسائل، ۱۵۲؛ انصاری، مجموعه رسائل، ص ۶۱

۲. خمینی، همان

۲. در بحث روایی نیز جزم و یقین خودش را نشان می‌دهد؛ زیرا قوام حجیت اخبار و طریقت آن نسبت به واقع، یقین راوی است. از این رو اگر راوی با تردید از معصوم خبر دهد، خبر او اماره و طریق بر واقع نمی‌شود. پس با اخبار همراه با جزم و یقین، کاشفیت از واقع وجود دارد و عمل به آن جایز است. البته تا مادامی که براین جزم باشد (خواه مخبر آن حی باشد یا میت)، و جزم او در حین اخبار در جواز عمل کافی است مگر از یقین باز گردد. این مطلب در فتوا و رأی نیز جریان دارد.<sup>۱</sup> با توجه به این که رأی و فتوای اهل خبره و مجتهد، حجیت و طریقت بر واقع دارد، و از سویی سیره عقلا و ارتکاز آنان بر عدم فرق بین فتوای حی و میت است، پس طریقت و اماریت رأی در حیات ثابت می‌شود. البته این ارتکاز تنها برای عمل کافی نیست بلکه باید سیره معروف باشد به گونه‌ای که عدم ردع شارع کاشف از رضایت او باشد. بنابراین وقتی می‌توان به اماره‌های عقلایی عمل کرد که به صورت لفظی امضا شده باشد یا از راه عدم ردع کشف شود مطابق امضای شارع باشد.<sup>۲</sup>

نظریه امام خمینی علیه السلام درباره این که رأی و حیات، طریق به واقع است منطقی و علمی است؛ زیرا این مطلب را از دلیل عقل و عقلا و ظاهر آیات و روایات مربوط به جواز تقلید می‌توان استفاده کرد. از این رو صرف حدوث رأی کافی است.

لازم به یادآوری است که با توجه به نقش اجتهاد در رشد فکری و رفع نیازهای دینی، لازم است در هر زمانی مجتهد زنده وجود داشته باشد، ولی این ضرورت، مانع از تقلید میت نمی‌شود، بویژه اگر تفکیک در تقلید قائل شویم به این معنا که در مسائل مستحدثه و نوظهور، مسایل مالی و سهم امام به مجتهد زنده و در مسائل فقهی که مجتهد میت تبیین کرده به او مراجعه می‌شود. در پایان مناسب است به دیدگاه مذاهب غیر شیعه در باره جایگاه حیات اشاره کنیم تا اشتراکات در مسأله روشن شود:

۱. همان، ص ۱۵۳

۲. همان، ص ۱۵۷

## دیدگاه اهل سنت در شرطیت حیات

اهل سنت در بحث اجتهاد و تقلید، شرطی به نام حیات یادآوری نکرده‌اند، اما از مجموع کتاب‌های اصولی ایشان بدست می‌آید که در مورد نقش حیات، اختلاف وجود دارد. شاطبی در نقش فتوای مجتهد می‌نویسد:

فتاوی المجتهدین بالنسبة الى العوام كالأدلة الشرعية بالنسبة الى المجتهدین، والدلیل علیه ان وجود الادلة بالنسبة الى المقلدین و عدمها سواء اذا كانوا لا یستفیدون منها شیئاً.<sup>۱</sup>

فتوای مجتهد برای عموم مردم، مانند دلایل شرعی برای مجتهد است. مجتهد با مراجعه به دلایل شرعی، حکم الهی را بیان می‌کند و مقلد برای کشف حکم الهی به فتوای مجتهد مراجعه می‌کند؛ زیرا چون مقلد نمی‌تواند از دلایل، مستقیم استفاده کند، از این رو باید به مجتهد و فتوای او رجوع کند. از ظاهر گفتار شاطبی، طریقت آرای مجتهد مانند طریقت روایات استفاده می‌شود. وی در ادامه می‌نویسد:

مفتی شارع من وجه... فاذا كان للمجتهد انشاء الاحكام بحسب نظره و اجتهاده فهو من هذا الوجه شارع واجب اتباعه والعمل علی وفق ما قاله.<sup>۲</sup>

اهل سنت هر چند در شرایط مجتهد سخنی از شرط حیات مطرح نکرده‌اند، اما در این باره سه نظر وجود دارد:

۱. برخی مثل ابن حزم، تقلید را جایز نمی‌دانند و معتقدند بر هر مکلفی واجب است خودش اجتهاد کند؛<sup>۳</sup>

۱. شاطبی، الموافقات فی اصول الشریعة، ج ۴، ص ۲۹۲

۲. همان.

۳. زکی الدین شعبان، اصول الفقه الاسلامی، ص ۳۳۰



۲. گروهی دیگر، تقلید را واجب می‌دانند و معتقدند اجتهاد برای غیر از ائمه مجتهدین صحیح نیست، و تقلید تنها از آنان صحیح هست؛

۳. بنا بر نظر سوم، لازم است تقلید از ائمه مجتهدین صورت گیرد و در مسایلی که به مرور زمان پدید می‌آید از علماء سوال می‌شود.<sup>۱</sup>

دیدگاه اهل سنت قبل از رسمیت و بعد از رسمیت چهار مذهب، تفاوت دارد. قبل از آن که مذاهب آنان در قرن چهارم رسمیت یابد، برای اخذ به احکام شرعی به افراد زنده مراجعه می‌کردند؛ زیرا در زمان صحابه به صحابه و در زمان تابعان نیز به تابعان مراجعه می‌کردند. از این رو مجتهدان فراوانی وجود داشتند که مردم از آنان تقلید می‌کردند اما پس از قرن چهارم، تقلید از میت رسمیت یافت و چون اجتهاد خارج از مذهب، ممنوع شد، تقلید از مجتهدان دیگر نیز ممنوع گردید؛ گرچه گروهی این نظر را قبول نداشتند و در اثر اجتهاد خود از رؤسای مذاهب اربعه تقلید نمی‌کردند؛ نظیر غزالی و سیوطی. همچنین علمای وهابیت حیات را در مجتهد شرط می‌دانند و تقلید از میت را روا نمی‌دانند.<sup>۲</sup>

۱. همان.

۲. رجبی، چگونگی پیدایی مذاهب اسلامی، ص ۵۰.

## نتیجه گیری

از تحقیق ارائه شده چند مطلب استفاده می‌شود:

۱. تردیدی در جواز رجوع به مجتهد اعلم حی، وجود ندارد، بلکه با وجود مجتهد جامع شرایط نیازی به میت نیست و قدر متیقن از دلایل، رجوع به مجتهد حی است. سخن در بطلان رجوع به میت است. اگر مجتهد میت، اعلم از مجتهد زنده باشد یا مجتهد حی وجود نداشته باشد، تقلید ابتدایی از میت مانعی ندارد؛ زیرا دلیلی بر عدم جواز وجود ندارد.
۲. در این مقاله، پس از بیان اهمیت و نقش حیات در اجتهاد و تقلید، روشن شد که حیات همراه با رأی مانند سایر فنون علمی، کاشف و طریق بر واقع است؛ زیرا مجتهد در عصر حیات خود با استفاده از دلایل نقلی و عقلی و با شرایط صحیح به نتایجی قطعی رسیده است که بین خود و خدا حجت دارد و به آن عمل می‌کند. از این رو در صورتی که نظریات مجتهد میت به وسیله مجتهد اعلم حی و با دلیل قوی‌تر باطل نشده باشد، می‌توان از او تقلید کرد چنان که سیره عقلا نیز بر این است که به نظریات متخصصانی که قرن‌ها از دنیا رفته‌اند عمل می‌کنند، چنان که پس از قرن‌ها از فوت بوعلی به کتاب قانون و طب او عمل می‌شود. بنابراین از دلایل نقلی و عقلایی استفاده می‌شود که حیات، کلید تقلید نیست، بلکه کلید اجتهاد، رسیدن به حقیقت و حجت شرعی است. اگر کسی بر اساس شرایط و با اشراف بر دلایل قرآنی، روایی و عقلایی به حقیقت احکام دست پیدا کند و آن را تدوین نماید، تقلید از او کافی است.
۳. اگر در بین شیعه این روش یعنی عمل به فتاوی مجتهد میت، وجود ندارد به خاطر این است که در سه قرن نخست با وجود ائمه اهل بیت علیهم‌السلام نیازی به تقلید میت نبوده است و در قرن‌های بعدی نیز مجتهد اعلم و جامع شرایط در هر زمان حضور داشته است. افزون بر این به دلیل لزوم جمع مالیات اسلامی و بکارگیری آن به عنوان جانشین امام علیه‌السلام و بیان دیگر نیازها و مشکلات، وجود عالم جامع شرایط این خلأ را پر می‌کرده و از این رو رجوع به علمای اموات جایگاهی نداشته است.

### منابع

- الانصاری، مرتضی (۱۴۰۴)، مجموعه رسائل، تحقیق عباس الحاجیان، قم: منشورات مکتبه المفید.
- حر عاملی، محمد بن الحسین (۱۳۹۸ق)، وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة، تصحیح و تعلیق: عبدالرحیم الربانی الشیرازی، طهران: مکتبه الاسلامیة.
- خراسانی، محمدکاظم (بی تا)، کفایة الاصول، قم: موسسه نشر اسلامی.
- خوئی، سید ابوالقاسم (بی تا)، التنقیح فی شرح العروة الوثقی، موسسه آل البيت علیهم السلام.
- رجبی، حسین (۱۳۸۵)، چگونگی پیدایی مذاهب اسلامی، موسسه مذاهب اسلامی.
- زکی الدین شعبان (۱۹۹۵)، اصول الفقه الاسلامی، بنغازی: منشورات جامعة قاریونس.
- شاطبی، ابو اسحاق (بی تا)، الموافقات فی اصول الشریعة، بیروت: دارالمعرفة.
- فیروز آبادی، السید مرتضی الحسینی (۱۳۹۲ق)، عنایة الاصول فی شرح الکفایة، دارالکتب الاسلامیة.
- موسوی خمینی رحمته الله علیه، روح الله (بی تا)، تهذیب الاصول، به قلم جعفر سبحانی، قم: چاپ مهر.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۵ق)، الرسائل، چاپ مهر.



---

## احیاء تراث

---



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی